



بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

سلام دفتراى عزيزم

مقدر دلم براتون تنگ شده...

فوبين؟

انشالله كه دلتون از غصه و تنتون از بيمارى دور باشه

مالا كه فرصت ديدار ازمون گرفته شده و نميتونيم سر
كلاس درس، ياد بگيريم...

هيچ اشكالى نداره، بازى ادامه داره ☺

توى سامانه ارتباط علمي فودمونو فقط مى كنيم...





لطفا داستانی که در ادامه هست رو مطالعه

کنید تا بگم قراره باهم چه کنیم....

پول ها تو دستش بود، به آنها نگاه میکرد و فکر میکرد...

راستش این پول ها به این راحتی به دست نیامده بودند... برای همین خرج کردنشان هم به سادگی نبود.

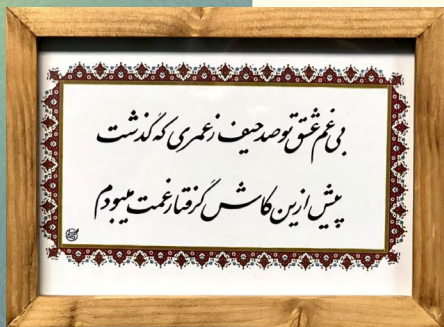
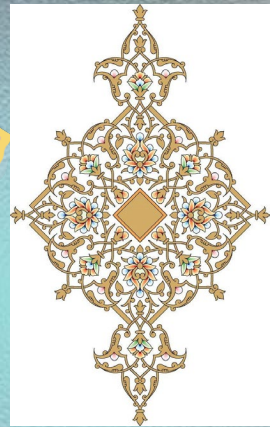
علی چندوقت پیش با دوستانش کسب و کاری راه انداخته بودند. به زحمت و با پول پس اندازهایشان مواد اولیه تهیه کردند بعد هم با آموزش های کلاسهای نجاری مدرسه که حسابی به دردشان خورده بود قابهای متنوعی درست کرده و رنگ زدند.





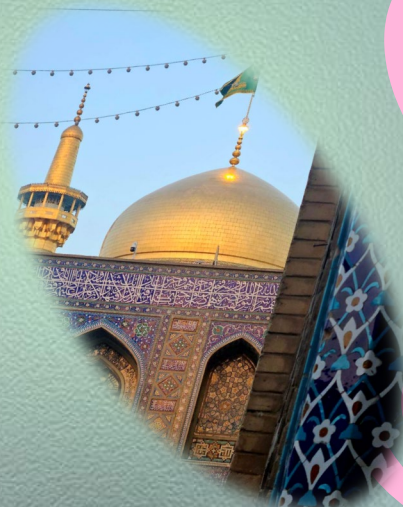
نهایتاً با هنری که مهدی در خوشنویسی و سلمان در تذهیب داشت آثار متنوع و بسیار زیبایی تولید کردند که تونستند آنها را به قیمت بسیار خوبی به فروش برسانند. حالا چند ماهی هست که کارهایشان را به راحتی و با قیمت خوبی میفروشد و مشتری هایشان را پیدا کرده بودند.

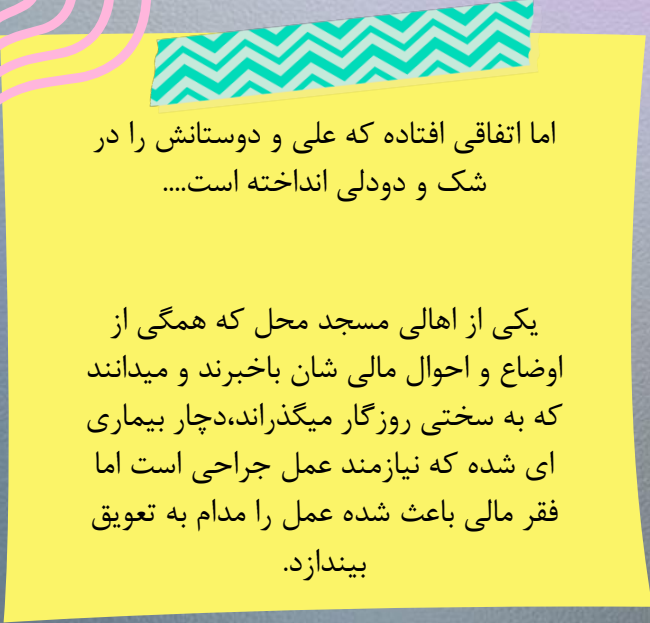
البته این ده نفر از روز اول که باهم تعهد همکاری بستند قصد کردند در صدی از پول فروش را برسانند دست کسانی که به آن نیازمندترند و گره ای از مشکلات دیگران باز کنند تا به برکت دعای خیرشان کسب و کار آنها هم رونق دیگری بگیرد.



این پول ها که حالا در دست علی است و شاید کم هم
نباشد قرار بود او و دوستانش را برساند زیارت امام رضا علیه
السلام...

از ده نفری که مشغول کار بودند سه نفر تا به حال مشهد
نرفته بودند و قرار بود همگی باهم پابوس امام الرئوف بروند...





اما اتفاقی افتاده که علی و دوستانش را در
شک و دودلی انداخته است....

یکی از اهالی مسجد محل که همگی از
اوضاع و احوال مالی شان باخبرند و میدانند
که به سختی روزگار میگذرانند، دچار بیماری
ای شده که نیازمند عمل جراحی است اما
فقر مالی باعث شده عمل را مدام به تعویق
بیندازد.



حالا علی به پول های توی دستش نگاه میکرد و در فکرش میگذشت که مشهد نرفته های ذوق زده از خبر زیارت را زائر کنند یا بیمارِ مستاصل شده از هزینه درمان را خوشحال...

تازه گوشه ذهنش مشغول خانواده ای است که ماه پیش از کمکِ معیشتی آنقدر خوشحال شد که علی و دوستانش تصمیم داشتند این ماه هم تکرار کنند....

علی مانده بود و ذهن پر از فکر های جورواجور...



به نظر شما :



مهمترین تصمیمی که
علی و دوستانش باید
بگیرند چیست؟

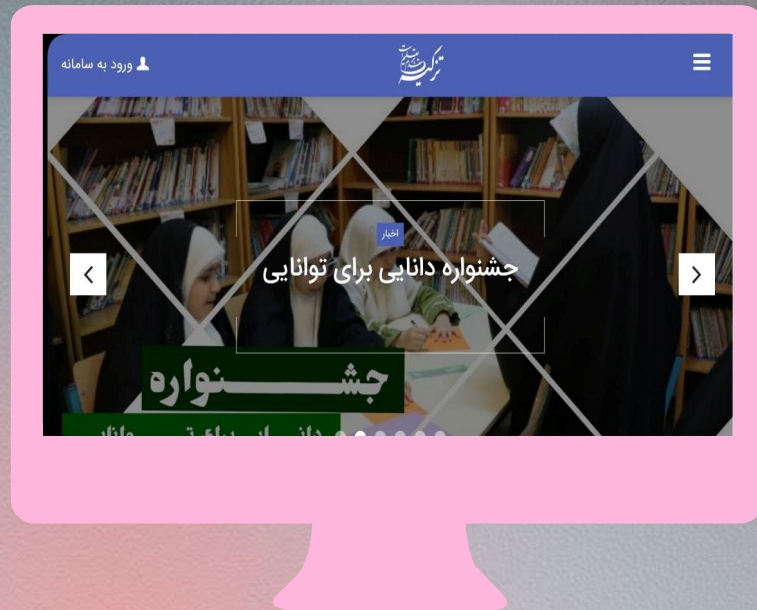
درست ترین کار کدام
است؟

اولویت هزینه ها کدام
است؟



دوستای مهربونم ؛

لطفا توی سامانه پاسخ فودتون رو
برام ارسال کنید.
برام توضیح بدین که چه اتفاقی
کردین و به چه دلیل...



به امید دیدار
مراقب فوتتون باشین عزیزان دلم

